نقد محوریت تقیه درحل اختلاف حدیث(۵)

۵۳. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۱۲/۰۷) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - دوشنبه،۰۷ اسفند ۱۴۰۲ موضوع : نقد محوریت تقیه درحل اختلاف حدیث(۵)

- پیش‌گفتار(چکیده)
- پالایش روایات تقیه‌ای توسط اصحاب ائمه (ع)
- فقه کلاسیک و رفتار تقیه با برخی از روایات؛ مسح پا زیرآب
- اذعان ابن کثیر به برخورد تند با شیعیان
- غفلت از پالایش احادیث تقیه ای و حمل تعارض روایات بر تقیه
- عدم تقیه در جزئیت بسم الله؛ جزئیت مکملی بسمله

پیش‌گفتار(چکیده)

موضوع اصلی:
نقد محوریت تقیه درحل اختلاف حدیث(۵)

موضوعات فرعی:
پالایش روایات تقیه‌ای توسط اصحاب ائمه (ع)
فقه کلاسیک و رفتار تقیه با برخی از روایات؛ مسح پا زیرآب
اذعان ابن کثیر به برخورد تند با شیعیان
غفلت از پالایش احادیث تقیه ای و حمل تعارض روایات بر تقیه
عدم تقیه در جزئیت بسم الله؛ جزئیت مکملی بسمله

پالایش روایات تقیه‌ای توسط اصحاب ائمه (ع)

ذیل بحث قبلی مطلبی را ارسال کرده‌اند. نکته‌ای است، من هم به‌صورت خلاصه عرض می‌کنم. آیا در تمامی موارد بیان حکم تقیه‌ای، احکام مطرح شده از سوی اهل البیت علیهم‌السلام مطابق با وجه حق در مسأله است؟ یا برخی موارد چنین است؟ چون من برای مسأله وجوهی را عرض کردم، گفته‌اند هر کجا ظاهر یک روایت تقیه است، حضرت که تقیه کرده‌اند، یک وجه حقی در نظرشان مطابق با وجوه شریعت بوده یا نه؟

ببینید بحث‌های علمی باید طوری باشد که آن طوری که نفس الامر واقع هست، ذهنمان مرآة آن‌ها باشد. همانطوری که هست آن‌ها را درک کنیم. چیزی را به‌خاطر یک بحث کلاسیک قیچی نکنیم. خُب از روایات به‌صورت خیلی واضح برداشت می‌شود که حضرت فرمودند موارد کثیر الوجوه هست. یک مورد از آن در روایت علی بن حنظله بود، خود حضرت فرمودند «من الاشیاء ما هو مضیق». ما یک جاهایی داریم که مضیق است. آیا در آن اشیاء مضیق متصور هست که کسی دچار خوف شود؟ یک حاکم ظالمی در آن جا چیز دیگری باب کند؟ خُب چون در آن جا خود امام فرمودند مضیق است، اگر روایتی در همان مورد مضیق بیاید که موافق با آن وجه واحد نباشد، در اینجا نمی‌توانیم بگوییم «له وجوه». چون خود امام می‌فرمایند «له وجه واحد». ما نباید با بحث علمی واقعیات را قیچی کنیم. من تردید ندارم در این‌که ما واقعاً موارد تقیه داریم. یعنی مطلبی که ای بازگشتش به یک حکم کلی باشد، یا موضوع خارجی باشد که تقیه صورت بگیرد. یعنی در خصوص آن مورد آن چه که مطرح می‌شود موافق با حکم شرع واقعی نباشد.

شاگرد: گویا در جلسه گذشته شما فرمودید که چنین چیزی خیلی کم است یا نیست.

استاد: ببینید ایشان هم می‌گویند اگر تو می‌گویی هیچ موردی نیست، پس همانطور که شیعه روایات اهل البیت را برای آیندگان از کذب و دروغ و جعل پالایش می‌کردند و تراث شیعی پیراسته می‌کردند، پس بلا ریب از تقیه هم پالایش می‌کردند. آن چه که تقیه بود را کنار می‌گذاشتند. اصل این‌که چنین چیزی می‌شود را عرض می‌کنم. آن چه که جلسه قبل گفتم این بود: در آن چه که علماء برای ما گذاشته‌اند نشان دهید که تقیه اش تا به حال مانده باشد. این خیلی تفاوت می‌کند.

الآن بحث ما سر این است که وقتی امام تقیه می‌کنند، مواردی می‌شود که تقیه ای باشد که وجوه ندانشته باشد؟ بله. کثیراً بوده. اما آن موارد تقیه ای به نحو کثیر، ممکن است الآن در روایات ما مانده باشد که شیعه ندانند؟ این را نداریم. دو بحث شد.

شاگرد: به نحو کثیر نداریم، ولی به نحو قلیل باقیمانده ای نه، می‌خواهید بگویید حتی قلیل آن باقی نمانده است؟ نمی‌دانم مقدمه کافی به این می‌خورد ای نه؟ «نحن لانعرف من ذلک الا اقله».

استاد: آن در مخالفت با کتاب بود. من یکی از عبارات مرحوم کلینی را برای مخالفت با کتاب آوردم. یکی هم از فرمایش جمعهای شیخ الطائفه در استبصار و تهذیب آوردم. مواردی بود که روایات

متعارض بودند، جمع می‌کردند و احتمال تقیه هم نمی‌دادند. یعنی در نظر ایشان احتمال تقیه نبود، و آن‌ها را به وجوه حمل می‌کردند. بعداً در قرن یازدهم و دوازدهم صاحب حدائق بزرگوار بگوید ما این‌ها را بر تقیه حمل می‌کنیم! اینجا بود که من داشتم در مقابل ایشان عرض می‌کردم.

شاگرد: مدعای شما این است که در اخباری که به دست ما رسیده و پالایش شده، اصلاً تقیه پیدا نمی‌کنید؟

استاد: آن هم مانعی ندارد. اصلاً این جور حرف زدن مناسب فضای بحث علمی نیست. فقیه بزرگی مثل صاحب حدائق -ما نسبت به بزرگواری و علمیت ایشان ذره ای به حساب نمی‌آییم- مبنای علمی ایشان است. جلو می‌رود. حرف زده و یک عمر کار کرده. ما بگوییم همه آن‌ها هیچ؟! نه. اصل اینکه تقیه خوفی یا حتی مداراتی بر خلاف آن حکم اولی می‌شود... . البته محضر شما روشن است که خود تقیه یک موضوع فقهی است و احکامی دارد. یعنی تقیه ای که از اهل حق واقع می‌شود و صادر می‌شود، «تقع فی محلها». یک جور عدل است و یک جور حکم شرعی است. خودش حق است. اینکه درست است. یعنی تقیه ای داریم که حرام است. تقیه ای داریم که واجب است. تقیه ای داریم که مکروه و مستحب و مباح است. خیلی از تقیه ها مباح است. یعنی جایز است. یعنی اگر آن جا تقیه کردید، خدای متعال مواخذه نمی‌کند. شبیه توریه می‌مانند. بعضی‌ها احتیاط می‌کنند و می‌گویند در مواردیکه مجوز کذب هست، احوط این است که توریه شود. خُب احوط که مانعی ندارد. اما باید توجه کنیم در موارد جواز، ما کذب را تجویز می‌کنیم اما برای عامه مردم. این‌ها کجا قدرت دارند همان جا توریه کنند؟! اذهان مختلف، ذهن های ساده‌ای که اصلاً نمی‌توانند تحلیل کنند و قصد کنند. اصلاً از آن‌ها متمشی نمی‌شود. حال ما بگوییم شارع گفته احوط این است که توریه کنید. تا بیایند توریه کنند همه چیز لو رفته است. این مهمتر است. اصلاً می‌بینند خلاف غرض او شد.

حاج آقا زیاد می‌فرمودند. می‌فرمودند دروغ گویی هم خودش فنی است! می‌گفتند عده‌ای دروغ می‌گویند، تا آخر هم سر می‌رسانند، هیچ کسی هم نمی فهمد. بعد می‌فرمودند اگر ما بخواهیم دروغ بگوییم تا ده بار می‌کنیم همه می‌فهمند که می‌خواهیم دروغ بگوییم. برای خودش فنی است. وقتی این فن را بلد نیست، تا ده بار می‌کند، می‌فهمند که دارد دروغ می‌گوید.

حال فرض گرفتیم دروغ گفتن واجب است؛ «احلف». چقدر حاج آقا این حدیث را می‌گفتند. «احلف باللّه كاذبا و أنج أخاك من القتل»[1]. حاج آقا زیاد می‌فرمودند. در لسانشان بود. ما این جور دروغی داریم که واجب است. یا واجب است، یا راجح است، یا مرجوح است، یا حرام است، یا جایز است. جایز برای کجا است؟ برای همه موارد. جایز در جایی است که قدرت ندارد ما بگوییم احتیاط کن و توریه کن. و لذا کف حکم شرعی در موارد کذب جایز، جواز است بل الزام به توریه. چون همه مکلفین قدرت ندارند. جمله‌ای که مرحوم مجلسی از فقه الرضا نقل کرده بودند. در این عبارت منسوب به ایشان حضرت فرمودند خدای متعال آن احکام اصلی و الزامی را ملاحظه اضعف الناس می‌کند. اضعف الناس را می‌بینند و حکم می‌کنند. خُب بعدش چه؟ بعدش با مستحبات و مکروهات و امثال آن به بالاترین هدف خودش می‌رسد.

شاگرد: در ذهنم برخی از روایات بود که تقیه‌ای بود. یکی از آن‌ها «المسح علی الخفین» بود. تعدادی از روایات هست که باقی‌مانده ولی تقیه‌ای هم هست.

استاد: و شیعه هم می‌دانند.

شاگرد: چطور شیعه این‌ها را پالایش نکرده‌اند؟ با اینکه وضوح دارد که این‌ها تقیه ای است. قاعدتاً باید روایت تقیه ای را برای نسل‌های بعدی نگذارند.

استاد: ببینید گاهی بین فقهای شیعه قائل داشت. این‌ها نکات خیلی خوبی است. مرحوم شیخ الطائفه در تهذیب و استبصار جاهایی هست که اصلاً احتمال نمی‌دهند و جمع می‌کنند. جاهایی

هست که حمل بر تقیه میکنند. اما همان جا میبینید ابن جنید، ابنعقیل که از فقهای شیعه هستند، بر همان فتوا دارند. مشهور که به تعبیر حاج آقا شالوده مذهب را این سه بزرگوار –مفید، سید و شیخ- بهعنوان فتاوای اصلی مشهور ریختند. در فضایی که شیخ میخواستند در عصر خودشان پالایش کنند، آن جا ایشان با حمل بر تقیه آن را ذکر میکنند. خُب چرا حدیث را میآورند؟ چون بین فقهاء قول داشتیم. وقتی ایشان میخواستند یک بحثی را مطرح کنند، این حدیث در فضای روائی شیعه مطرح بوده و قائل هم داشته. اینجا است که ایشان نمیتوانند حذف کنند. یعنی در فضای علمی قابل حذف نیست. توسط محدثین دیگر نقل می شده و در اصول آمده. در دست علماء و فضلاء و محدثین آن زمان بود. وقتی بوده آن را نقل میکردند.

---

[1] من لا يحضره الفقيه، ج۳، ص: ۳۷۴

فقه کلاسیک و رفتار تقیه با برخی از روایات؛ مسح پا زیرآب

شاگرد: آن وقت پاالیش اصحاب و ابنعقیل چه؟

استاد: آن جاها وضوح داشته. یعنی مواردی بوده که تا زمان ابنعقیل و قبل از زمان غیبت صغری، برای خود اصحاب معصومین علیهمالسالم واضح بوده که از جراب النوره است. واضح بوده که «اتقاک» است. لذا رفتوبرگشت می شده. با فاصله صد سال، صد و پنجاه سال -زمان کمی نیست- از زمان صادقین علیهمالسالم تا دویست و شصت. شهادت امام صادق صد و چهل و هشت بوده، شروع غیبت صغری دویست و شصت است. یعنی بیش از صد و ده سال، این فاصلهای است که روایات امام علیهالسالم بین محدثین بزرگ مرتب رد و بدل می شده. اصولی بوده که نوشته می شده، در دستها بوده، از آنها صحبت میکردند، این فاصله کم نیست. لذا در این فاصله روایاتی که تقیه ای بود پاالیش شد. گفتم برای اصحابان معلوم بود. این روایات الآن نیست. اما برخی دیگر از آنها هست. حتی اگر به زمان خودمان بگوییم سریعاً وه کردنی است. میگویند اینکه دیگر معلوم است تقیه است و مذهب شیعه آن است. و حال آنکه از حیث بحث کلاسیک این معلومیت را ندارد. وقتی شما نگاه میکنید بعضی از بحثهای علمی آنها تا مدتی بوده. خود من یادم هست، محقق اول، تا قرن هفتم بوده. تا قرن هفتم کم نیست. مثلاً آلآن برای ما بگویند کسی وضو را در استخر بگیرد. درحالیکه در استخر است وضو بگیرد. این میشود یا نمیشود؟

شاگرد: محقق فتوا دارند.

استاد: آلآن در زمان ما یک چیزی است که روشن است. خُب پای او که خیس است. زیر آب چطور میخواهد مسح پا بکشد؟! در فدکیه برای مواردیکه به این صورت است، صفحهای را گذاشتم؛ آن مسأله، آلآن برای ما طوری مطرح است اما ذهنیت محقق این است که در استخر میشود مسح کرد. خُب پا تر است، خُب باشد. میگویند نمیتوان روی پای تر مسح کرد! از کجا میگویید باید ممسوح خشک باشد؟! از کجا در آوردید؟! خُب این یک فضایی است. بعداً میبینید همینطور تا آلآن آمده و برای ما خیلی عجیب است.

آلآن سایتهای سلفی ها را ببینید. مفصل این روایات تهذیب را میآورند. میگویند برای مسح پا و غسل پا روایاتی را دیدم. خود مرحوم شیخ میگویند معلوم است که اینها تقیه است. نسبت به ابن جنید و ... که بعید است. در میان آنها ظاهراً فتوا ندارم. آلآن یادم نیست. تنها چیزی که آلآن بهخاطر بحثهای قرائات یادم هست، فقط همین عبارت فقه الرضا است. حال فقه الرضا برای صدوق اول باشد... .

شاگرد: به نظرم آن جا تخییر بود.

استاد: اصلاً استشهاد به قرائت بود. در آن جا استشهاد شد و گفتند هر دو قرائت هست؛ «ارجلَکم» و «ارجلِکم»، پس هر کدام را خواستید. خُب چرا دو تا؟ اقل الواجب مسح است، افضل الفردین واجب غَسل است. این در فقه الرضا بود. اتفاقا یکی از وجوهی که متاخرین دارند...؛ کسانی که به‌شدت مخالف فقه الرضا هستند، یکی از وجوه را همین می‌دانند. می‌گویند این یک کتاب شیعی است که بگوید اقلّ‌الواجب مسح است؟! افضل الواجب غَسل است؟! خُب شیعه که پایش را نمی‌شوید. کدام شیعه اینطور است. وضو را باطل می‌کند.

حاج آقا برای اقتدا به سنی می‌فرمودند خُب او که وضو ندارد. ما نماز درست می‌خواهیم، درحالی‌که اصل وضویی که گرفته باطل است، ما چطور به او اقتدا کنیم؟! ظاهراً فتوایشان هم احتیاط بود که تنها در موارد مندوبه می‌توانند اقتدا کنند. در غیر موارد مندوبه نمی‌توانند. در جامع المسائل نگاه کنید. در این جهت سختگیری است.

شاگرد: در مثل فتوای احد القدیمین، سؤال پیش می‌آید که احادیث تقیه ای چطور به اصول آمده؟ ظاهراً در آن زمان واضح نبوده و به یک منوال نبوده. بعضی از چیزها واضح بوده که تقیه ای است، لذا آن‌ها را در اصول نمی‌بردند. شاید بعضی از احادیث همچین وضوحی را نداشته که آن‌ها را در اصول آورده‌اند. ای شاید در تصنیف خود اصول گاهی تقیه می شده.

استاد: مانعی ندارد. ببینید پس مراحلی که من عرض کردم، این شد: در هنگام صدور روایت، صدور روایت تقیه ای خلاف حکم واقعی -که واقعاً موضوع تقیه است و خوف هست؛ «إلاّ مَن أُكرِهَ وَقَلبُهُ مُطمَئِنٌّ بِالإيمانِ» [1]، «إلاّ أَن تَتَّقُوا مِنهُم تُقاةً» [2]، مواردی است که تقیه هست.

آن ها چه حمله هایی به شیعه دارند. حاج آقا می فرمودند در آیه شریفه هست؛ در اصل شریعت اسلام آمده؛ در قرآن آمده. این ها چه فحش هایی نثار شیعه می کنند که اینها اهل تقیه هستند. من! همین طور به محضر شما بیایند که خنجرتان کشیده است و آماده هستید که آن ها را بکشید، آنها هم تقیه نکنند؟!

---

[1] النحل ۱۰۶

[2] آل عمران ۲۸

اذعان ابن کثیر به برخورد تند با شیعیان

ابن کثیر در البدایه، یک اندرۀدارد. سال ها در ذهن من بود که شاید اهل سنت دیگر نخواهند این را چاپ کنند و یا حتی آن را مخفی کنند. مثل این را از البدایه ابن کثیر حذف کنند. واقعا این در ذهن من بود. اما در یکی از سایت های آن ها دیدم که با افتخار آورده بود؛ به عنوان افتخار گفته بود ببینید راه این است! اصلا تعجب کردم. من می گفتم آن ها در چاپ های بعدی البدایه آن را حذف می کنند، اما این آقا می گوید حذف که نمی کنیم هیچ، بلکه آن را بزرگ می کنیم.

اندرۀ خود ابن کثیر شاهد بوده و دیده. می گوید در دمشق در نماز جمعه بودیم. خود ابن کثیر آن جا بوده. می گوید من در صفوف جماعت نشسته بودم. یک نفر بین نماز آمد و گفت: «لعن الله ظالمی آل محمد ص، لعن قاتلی فاطمة الزهراء»[1]. در البدایه، کلمه «اندرۀ» را بزنید سریع می آورد. می گوید همه صفوف جماعت ناراحت شدند. بعد آمدند او را گرفتند و آوردند. حال کسی که می بینید حالش چه شده که در صف آن ها رفته و این ها را گفته. خب معلوم می شود که او حال درست و حسابی نداشته. روی مبنای خود آن ها باید شبهه جنون بکنند. شبهه عدم فهم کنند که آمده این طور می گوید. حال این را گفت.

خودش می گوید رفتم با او صحبت کردم. دیدم کسی است که از اقوال ابن المطهر فریب خورده است. می گوید از اقوال کتابهای آنها را خوانده و فریب خورده. این ها را می گوید. بعد می گوید حاکم حکم به قتلش داد. او را کشتند، بعد می گوید عامه بدنش را دور شهر گرداندند و سپس آتشش زدند. حال اگر اجراء حد می کنید، باید حداقل او را دفن کنید. اما می گوید اجراء حدی که به خیالتان می رسد، نبود. خب الان این را آورده است. سند هم نیازی ندارد. چون می گوید خودم دیدم. اگر می دادند می گفتید دروغ است و سندش ضعیف است. اما خود ابن کثیر با چشم خودش دیده. خب بهترین راه این است که آن را محو کنند. نگذارند در چاپ های بعدی بیاید. تا این که در یک سایت برخورد کردم. کسی با آب و تاب گفته بود ببینید اهل سنت متدین این طور بودند. چرا شما حال کوتاه می آیید؟! باید با روافض به این صورت برخورد کنید.

---

[1] البداية والنهاية (١٤/ ٢٨٧):

«اندرة من الغرائب في يوم الاثنين السادس عشر من جمادى الاولى اجتاز رجل من الروافض من أهل الحلة بجامع دمشق وهو يسب اول من ظلم آل محمد، ويكرر ذلك لا يفتر، ولم يصل مع الناس ولا صلى على الجنازة الحاضرة، على أن الناس في الصلاة، وهو يكرر ويرفع صوته به، فلما فرغنا من الصلاة نبهت عليه الناس فأخذوه وإذا قاضي القضاة الشافعي في تلك الجنازة حاضر مع الناس.

فجئت إليه واستنطقته من الذي ظلم آل محمد؟ فقال: أبو بكر الصديق، ثم قال جهرة والناس يسمعون: لعن الله أبا بكر وعمر وعثمان ومعاوية ويزيد، فأعاد ذلك مرتين، فأمر به الحاكم إلى

السجن، ثم استحضره المالكي وجلده بالسياط، وهو مع ذلك يصرخ بالسب واللعن والكلام الذي لا يصدر إلا عن شقي، واسم هذا العين علي بن أبي الفضل بن محمد بن حسين ابن كثير قبحه الله وأخزاه، ثم لما كان يوم الخميس سابع عشره عقد له مجلس بدار السعادة وحضر القضاة الأربعة وطلب إلى هنالك فقدر الله أن حكم المالكي بقتله، فأخذ سريعا فضرب عنقه تحت القلعة وحرقه العامة وطافوا برأسه البلد ونادوا عليه هذا جزاء من سب أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم، وقد نظرت هذا الجاهل بدار القاضي المالكي وإذا عند شئ مما يقوله الرافضة الغالة، وقد تلقى عن أصحاب ابن مطهر أشياء في الكفر والزندقة، قبحه الله وإياهم».

غفلت از پالایش احادیث تقیه ای و حمل تعارض روایات بر تقیه

شاگرد: نسبت به روایاتی که کذب هست، می توان گفت پالایششان این طور است که آن ها را پاک کنند. اما پالایش روایات تقیه به این صورت نیست که در کتب اصولی بیاید، اتفاقا باید آن ها را بیاورند تا بفهمند در کجاها تقیه شده. در نهایت بگویند که تقیه بوده. چون بالاخره از اهل البیت صادر شده. یعنی بین پالایش جعل و پالایش تقیه فرق است. یعنی این طور نیست که در پالایش تقیه انتظار داشته باشیم، حتما آن را حذف کنند و در اصول نیاورند و در منابع روائی نیاورند. چه بسی انسب این است که تنها ذکر کنند تقیه ای است.

استاد: یعنی چون روشن بوده، نه در زمان شیخ، نه در زمان بحث های علمی آنها، در زمان خود معصومین علیهم السلام، کسانی که می دانستند تقیه است، اصلا در ارتکاز عقلائی آن ها متمشی نمی شده آن ها را بیاورند و بنویسند و در اصل بیاورند. عقلاء این طور هستند. وقتی می بینند حضرت ناچار بودند که بگویند، این طور رفتار می کنند. بله، اگر کسی گفته بود و فریب خورده بود و به خیالش رسیده بود که حق این است، در کتاب ها می آمد و تذکر هم می دادند.

شاگرد: بزرگان نمی توانند چنین غرضی داشته باشند که موارد تقیه را ذکر کنند؟

استاد: وقتی مقطعش گذشته چرا بگویند؟! یک جایی بود یک کسی ناچار بود... .

شاگرد: این که بفهمند تقیه در کجاها اتفاق افتاده.

شاگرد۲: این برای بعد از دوره کلاسیک شدن است.

استاد: بله، بعد از این که اصول جا گرفت قبول است. لذا گفتم جمع های شیخ الطائفه تفاوت می کند.

شاگرد۳: در این دوره چه چیزی قبول است؟

استاد: در این جا عرف عقلاء به مراحل تقیه خارجی که ناچاراً صادر شده، اعتناء نمی کنند، مگر این که یک جایی بخواهد جا بگیرد. آن را می آورند تا ذکر کنند به آن اعتناء نکنید.

شاگرد: منظور این است که روایات تقیه‌ای تدوین شود تا معلوم شود ائمه کجاها تقیه می کردند.

استاد: من مثالش را می زنم؛ کسی در جایی گیر افتاده و ترسیده، گفته نماز صبح سه رکعت است. اصل عرفی که می دانند او ترسیده گفته سه رکعت است، ولو اعلم زمان بوده، در این جا

اصل انگیزه ای نیست آن را ذکر کنند، مگر به عنوان نقل تاریخ و ...، نه به عنوان این که ایشان تقیه کرد. چرا نیازی نیست؟ چون واضح است.

آن روایاتی که از کافی شریف خواندم چه بود؟ می گوید تا به اصحابان گفتم، گفتند «اتقاک». یعنی اعتناء نکن و اعتناء هم نکردند. خیلی جالب است که خودش اعتناء نکرد. بعد برمی گردد و به امام می گوید من به حرف آن ها عمل کردم. ببینید این مسیر عقلائی روشن است. حال بعدش هم آن را ثبت می کند. چون رفت و دوباره از حضرت پرسید و جواب امام به دنبالش آمد، آن را ذکر کرد. شاید موارد بسیاری زیادی بوده که ائمه تقیه کرده بودند، راوی بین اصحاب می آمد و می فهمید حضرت تقیه کرده، لذا عمل می کرد و تمام می شد. اصل چرا این در کتاب ماند؟ چون برگشت و می خواست بگوید، لذا امام دوباره حرف زدند. حرف مجدد امام برای شیعه مهم بود که در کتاب ها ماند. و الا اگر امام تقیه کرده بودند و حرف مجددی هم به دنبالش نبود، او هم بین اصحاب می آمد و می فهمید که تقیه بوده، مذهب شیعه نزد اصحابان الامامیه معلوم بود، لذا طبق مذهب آن ها عمل می-کرد و به آن اعتناء نمی‌کرد تا به عنوان حدیث در اصول بیاید.

بله، بعداز این‌که این دوره گذشت، مواردی می‌آید که فقهای بزرگ تعارض می‌دیدند. من در اینجا خیلی حرف دارم. یعنی جاهایی که الآن به‌عنوان استقرار شهرت شکل گرفته؛ این سه بزرگوار؛ محمدین ثلاثه یا اربعه. البته اسم سید، حسین است. محمدین ثلاثه یا اربعه، کلینی، صدوق، شیخ هستند. ولی این سه شاگرد و استاد... .

شاگرد: اربعه آن‌ها چه کسی است؟

شاگرد۲: شاید مفید اضافه می‌شود.

استاد: محقق اول در مقدمه معتبر، از ده نفر اسم می‌برند که دانستن آن‌ها برای تحقق شهرت مهم است. در مقدمه معتبر چند سطر هست که خیلی پر فایده است. ده نفر را اسم می‌برند. الآن یادم نیست که آن چهارتا هستند یا نه. مرحوم فیض در وافی به‌صورت مختصر می‌آورند.

شاگرد: مواقع تقیه، جایگاه تقیه، اقسام تقیه و ... وجه عقلائی ندارند که آن‌ها را نقل کنند و بمانند؟

استاد: درجایی‌که یک ثمره علمی برای شیعه دارد، بله. درجایی‌که یک مقطعی بوده که خود شیعه می‌دانستند تقیه است، نه. بعداً هم این مقطع در می‌شد. یعنی دیگر بیست سال بعدش اصلا نیازشان نبود. بحث علمی هم در آن مطرح نبود. صرفاً قضیةٌ فی واقعةٍ خوفیة که امام علی‌اهل‌السلام تقیه کردند. چه بسا حتی در اصول هم می‌آمد ولی بعدها می‌دیدند که نیازی به تکرار آن نیست. من یک امر تعمدی را عرض نمی‌کنم. یک ارتکاز عقلائی را عرض می‌کنم که باید احساس یک حکمتی را بکند.

شاگرد: الشیخ اشارة الی ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی رضوان‌الله‌علیه، و الشیخان وه مع المفید. و الثلاثه هما مع العلم الهدی.

استاد: اینجا شیخ را می‌گویند. شما این را از معتبر می‌گویید. مرحوم فیض هم در وافی به‌صورت خلاصه می‌گویند. اینجا شیخان را توضیح می‌دهند.

شاگرد: بله، می‌گویند وقتی سه تا می‌گویم آن دو با علم الهدی می‌شوند. الشیخ، و الشیخان، و الثلاثه و الاربعة. اسم علم الهدی به نظرم محمد است.

استاد: علی بن الحسین هستند. سید رضی هم لقبشان رضی است. کما این‌که سید مرتضی علم الهدی لقبشان است. محمدین اربعه در ذهنم هست.

شاگرد: سید رضی، ابوالحسن محمد بن الحسین است.

استاد: بله. اما محمدین مفید و شیخ صدوق هستند. اسم ابنعقیل چیست؟ اسم ابن جنید که احمد است و لقبش ابوعلی است. ابوعلی احمد بن جنید. ابنعقیل هم حسن است. در ذهن من محمدین اربعه هست. آیا در وافی بوده ای جای دیگر یادم نیست. بنابراین روی روال بحث، ما تقیه داریم؛ صادر شده، محقق است. خودش هم یک موضوعی است. سر جایش احکام خمسه دارد.

شاگرد: ابن جنید، محمد بن احمد است.

استاد: احمد نیست. اگر محمد بن احمد است، ممکن است منظور از اربعه با ایشان باشد. چون ابن جنید استاد شیخ مفید بودند. معاصر شیخ صدوق بودند. محمدین اربعه، ابن جنید، صدوق، مفید و شیخ هستند. شاید اینطور باشد. نمیدانم در کتابی آمده ای نه.

شاگرد۲: کلینی را بیرون انداختید؟

استاد: مرحوم فیض در وافی خلاصه میکنند. شاید اربعه را ایشان در وافی دارند. محمد بن یعقوب، محمد بن علی،محمد بن الحسن، محمد بن نعمان.

شاگرد: اصلاً در وافی محمدین اربعه نداریم.

استاد: الآن در فضای حدیث با مرحوم کلینی خیلی خوب شد. نمیدانم همینطور هم هست یا نه.

شاگرد: با کلینی چه کسانی شدند؟

استاد: محمد بن یعقوب، محمد بن علی صدوق، محمد بن نعمان مفید، محمد بن الحسن شیخ طوسی. چهار محمدین اربعه در فضای حدیث هستند.

بنابراین مسیر بحث این شد: تقیه واقع شده، در زمان خود این تقیه ها درجایی‌که تنها حکمت فضای فرهنگی شیعه اقتضاء میکرده برای بعدی ها مواردی از تقیه ماندگار شده. ولی موارد بسیاری از آنها که اصلاً حکمت اقتضاء نمی کرده محو شده و اصلاً نیازی به آنها نبوده. امام فرمودند نماز صبح سه رکعت است؛ خیلی ها هم بگویند که امام گفته سه رکعت است! همینطوری نیازی نیست. مگر اینکه یک جریانی بوده که در آن فضا آن جریان برای شیعه نافع بوده، لذا تقیه را نقل میکردند.

شاگرد: در «مسح علی الخفین» ممکن است اصحاب برداشت تقیه نداشته باشند و مراتبی از حکم را استفاده کرده باشند. بخاطر همین باقیمانده است. و وقتی علم کلاسیک شد اصحاب آن را حمل بر تقیه کردند؟

استاد: در اینجا نمیتوانیم یک حکم کلی بگوییم. در اینجا باید به این مثالی که میفرمایی نگاه کنیم. ادله آن و روایاتش را ببینیم.

عدم تقیه در جزئیت بسم الله؛ جزئیت مکملی بسمله

مثالً یکی از آنها همین جزئیت بسمله برای سوره است. شیعه می‌گوید بسم الله جزء سوره است. خب این یک نحو شهرت است. ممکن است اگر قوی شود، ادعای اجماع هم در آن بشود. اما اینطور نیست. در ادله و در روایاتش اینطور نیست. پذیرفته شده هم هست. قبلاً جمعش را هم عرض کرده‌ام. من در جزئیت آن شکی ندارم. اما خب آن معنایی که الآن از جزئیت مشهور است، نه. ولو بعضی از صاحبین فتوا در زمان ما خدشه دارند. لذا می‌گویند بسم الله را در نماز آیات قرار ندهید؛ به‌عنوان یک رکوع قرارش ندهید. ما در سال دو و پنج آن را بحث کردیم. خلاصه چند سال پیش بود. من همان جا عرض کردم در اینکه بسمله جزء سوره است، نباید تردید کنیم. در مصحف آمده، خیلی روشن است که غیر از قرآن کریم را در مصحف نمی آوردند. جزئیت مسلم است. اما روایاتی می‌ماند که ظاهرش این است که ای خود حضرت بسم الله را نگفتند، و ای ... . خب حمل بر تقیه یک مورد‌ش است؛ اینکه مشهور گفته اند جزئیت دارد حمل بر تقیه می‌کنیم. یا اینکه لسان و بیانش این است که منظور از جزئیت و مراتب جزئیت به انواعش و حالاتش است. و لذا شیخ الطائفه در تبیان[1] فرمودند اگر یک شیعه بین سوره الضحی و الم نشرح در نماز جمع کرد، نباید بسم الله را بگوید. این فتوای ایشان معروف شده و بحث هم کردیم. اما نوع مشهور فتوا تا الآن این است که جمع بین دو سوره باید بکند و یکی از آنها کافی نیست ولی باید بسم الله را هم بگوید. اما نظر شیخ الطائفه در تبیان این بود. نباید بگوید.

خوب دقت کنید. جمع بین دو سوره خیلی فایده فقهی دارد. یعنی در فضای علمی آن را دست کم نگیرید. یک فرع بسیار ساده در فقه شیعه مطرح است. چهار سوره هستند که نباید در نماز آنها را از هم جدا کنید. خب این بحث ساده‌ای است. روایاتش را هم داشته‌اند که شیعه عمل کرده است. الآن هم در رساله همه مراجع هست؛ نمی‌توانید این دو سوره را در نماز جدا بخوانید. اگر الضحی را می‌خواهید باید الم نشرح را هم بخوانید. اگر می‌خواهید سوره فیل را بخوانید باید سوره ایلاف را هم بخوانید. تا اینجا خوب است و مستقر است. جالب این است که پایه محکمی دارد که تا الآن هم هست.

سؤالی که خیلی فایده علمی دارد، این است که بسم الله را بگوییم یا نگوییم؟ اینجا شیعه دیگر متفق نیستند. در اینجا اختلاف حسابی است. این اختلاف طبیعی است. می‌گوییم حالا در این جایش اختلاف است! نه، نگوییم خب حالا اختلاف کرده‌اند. اصل لزوم اجتماع این دو سوره جا افتاده است. اختلاف در لازمه آن است؛ اینکه بسم الله را بگوییم یا نگوییم؟ این اختلاف از نظر علمی برای فضای فقهی بسیار پر فایده است. چرا؟ بسم الله جزء هست یا نیست؟ اگر جزء هست، چرا آن را می‌اندازید؟! شیخ می‌گوید آن را بیاندازید. اگر جزء نیست پس چطور می‌گویید مشهور این است که جزء است؟! در اینجا چه کار کنیم؟! ایشان می‌گوید آن را بیندازید. آنها می‌گویند باید آن را بیاورید. در مصحف هست. جزئش هم هست.

اینجا است که این اختلاف مهم که تا الآن مانده، باعث می‌شود ذهنمان سراغ این چیزی برود که من می‌خواهم بگویم. بسم الله قطعاً جزء هست، اما جزئیت آن تحلیل دقیق فقهی نیاز دارد، به‌نحوی‌که با نخواندن آن بین دو سوره -که شیخ فرمودند- منافاتی ندارد. یعنی چه؟ یک چیز ساده اش این است: بسمله جزء السوره است، اما حالاتی می‌آید که این جزء، جزئیت الزامی خودش را از دست می‌دهد. کجا؟ جایی که پشت سر هم می‌آیند. ببینید منافاتی پیدا نکرد. بسم الله جزء است، الزام خواندنش درجایی‌که در نماز کنار هم می‌خوانید، نیست.

شاگرد: می‌گویید جزء است، فقط در بعضی از موارد الزام به خواندن نیست، یا اینکه از جزئیتش دست برمی‌دارید؟

استاد: دست برنداشتیم. اصلاً حرف من این بود. مفصل بحث کردیم. من کاری به آنها ندارم. دو-سه جلسه آنها را بحث کردیم.

شاگرد۲: مثل بحث جزئیت قنوت.

استاد: چطور جزئیت مکمل را می‌گویید؟ وضعا جزء است اما جزء مکمل است. تصور کردید. هم جزء وضعی است و هم درعین‌حال جزء مقوم نیست. اگر یادتان باشد من بسم الله را به‌عنوان صد و چهار ده آیه حساب نکردم؛ بلکه بسم الله یک آیه است، «مٰا لَهُمْ قٰاتَلَهُمُ اللّٰهُ وَ عَمَدُوا إِلَىٰ أَعْظَمِ آيَةٍ فِي كِتٰابِ اللّٰهِ»[2]. یک آیه است، نظیرش را می‌گویم؛ چطور در سوره الرحمن می‌گویید «فَبِأَيِّ آلاٰءِ رَبِّكُمٰا تُكَذِّبٰانِ»، یک آیه است اما مدام تکرار می‌شود. در جایش باید تکرارش کنید. بسم الله هم یک آیه از قرآن کریم است، اما در ابتدای سور تکرار می‌شود. و جزئیت دارد. این‌ها را چند روز بحث کردیم. بحث‌های خیلی دلنشینی هم دارد. ولی تا جایی که من دیدم در کتاب ها به این صورت نیامده است.

شاگرد: ظاهرا معکوس آیه الرحمن است. آیه الرحمن به این تعداد هست ولی بسم الله تنها یکی است.

استاد: یک آیه‌ای است که فردهای نوعیه ای از آن در جاهایی جزئیت دارد. آن جا جایش است. اما در «فبای» جزئیت تکمیلیه نیست. در آن جا چون تکرار شده جزئیت وضعیه الزامیه دارد. وقتی شما در نماز می‌خوانید نمی‌توانید یکی را بخوانید.

شاگرد۲: این بسم الله در بین این دو سوره را چطور حل فرمودید؟

استاد: بین دو سوره بسم الله را می‌توان خواند یا نه؟ آنطور که من عرض کردم؛ اگر شما بخوانید افضل است. اما اگر نخوانید هم اشکالی ندارد. چرا؟ نه به‌خاطر اینکه از جزئیت آن دست برداشتیم، به‌خاطر اینکه در موارد اتصال سوره دوم به سوره اول، آن جزئیت در اینجا، جزئیت کمالی است. محال هم نیست که جزئیتی به این صورت باشد. شبیه لایه‌های مکمل است. گاهی می‌بینید که مکمل هستند. یعنی وقتی شما سوره قبلی را با بسم الله شروع کردید، برای جزئیت لزومیه فردی آورده‌اید. بسم الله جزء لزومی آمد، حال که دو سوره را در کنار هم می‌آورید، در این حالت خاص دیگر جزئیت لزومیه کنار می‌رود؛ یعنی جزئیت باقی است اما فضیلتی است. لذا اگر نخوانید اشکالی ندارد. همانطور که شیخ در تبیان فرمودند. اگر بخوانید هم افضل است. در معتبر نگاه کنید. این بحث خیلی پر فایده است.

وقتی خودم کلمات فقها را در بسم الله می‌بینم، یک التذاذ روحی ای پیدا می‌کنم که نمی‌توانم برای شما توضیح بدهم. شخصا به‌عنوان یک طلبه خیلی لذت می‌برم از اختلاف فقها در اینکه بسم الله را بیاوریم یا نیاوریم. یعنی در فضای فقه کلاسیک شما یک صفر و یک خروجی می‌خواهید؛ الآن به مقلد می‌خواهید بگویید بخوان یا نخوان. خب نمازش هم باطل می‌شود؟! شیخ

می‌گوید اگر بخوانی باطل است. دیگران می‌گویند اگر نخوانی باطل است. اینجا از موارد جالب است. خود بحث علمی می‌گوید جمع آن‌ها به چیست؟ در حالت خاص جمع، افضل و جایز است.

شاگرد:...

استاد: مشهور می‌گویند بسم الله جزئی است که نمی‌توانید نخوانیدش. ولی همین‌جا را در تهذیب ببینید. در فدکیه هم صفحه ممتعی برای بسم الله هست. در روایات نگاه کنید. بیانات خود حضرت و بحث‌هایی که دارند شاید حتی فعل امام را نقل می‌کنند؛ می‌گویند من آن جا بودم، حضرت بسم الله را نخواندند.

شاگرد: روی مبنای شما من احساس کردم بسم الله جزئیت مکمل الزامی هم نیست.

استاد: نه، من الآن دارم وجوه ثبوتی را می‌گویم. اثباتی آن مانعی ندارد. یکی از وجوه ثبوتی خیلی ظریف این است: بسم الله جزئیت وضعیه لزومیه مبطله دارد. اما این منافاتی ندارد که در حالت خاص الزام به آن می‌رود.

شاگرد: مثلاً یک بارش در نماز کفایت کند.

استاد: بله. وقتی شروع کرد؛ در این حالت خاص الزامش می‌رود. یعنی از نظر تصور فضای فقهی زیبا به کسانی که می‌خواهند بین فرمایش شیخ و سائری جمع کنند به این نحو جمع کنند. بدون اینکه از آن مشهور مستقر در شیعه که می‌گویند بسم الله جزء سوره است، دست برداشته شود. از نظر بحثی خیلی خوب است.

شاگرد۲: در اصول دغدغه‌ای هست که اصل بحث فقهی همین استظهار از کتاب و سنت است، ولی آن چه که در اصول فعلی تدوین شده، خیلی انتزاعی است. چه در بحث مطلق و مقیدش، چه در بحث جمع، که متناسب با فضای صدور روایات نیست. در فضای صدور روایات، هم از حیث ثبوتی و هم از حیث اثباتی نکاتی دارد که نیازمند تدوین جدید است. برخی از آقایان وقتی این فضا را دیدند، اصلاً قائل به انسداد شدند. حضرت عالی برخی از نکات ثبوتی را فرمودید. برای آن شواهدی ارائه دادید. مثلاً حضرت یک حکمی می‌گفتند و بقیه فکر می‌کردند تقیه است. درحالی‌که حضرت خصوص حال خوف او را در نظر گرفته بودند. ما این‌چنین چیزی را در جمع‌ها نداریم. یا تقطیع‌های مخلی که صورت می‌گرفته. یا مواردی مثل نقل به معنا، مشکلاتی که در نسخ وجود دارد. وقتی با مجموعه‌ای از عوامل این چنینی مواجه هستیم، چه کار کنیم؟ مثلاً وقتی ما با یک اطلاق مواجه می‌شویم آیا می‌توانیم اطلاقی که جاری می‌کردیم در اینجا جاری کنیم؟ یا بحث تخییری که فرمودید بگوییم حمل مطلق بر مقید عرفی نیست، بلکه تخییری جاری می‌شود؟ اگر ممکن است در چند جلسه فضای صدور روایات را با این عوامل مختلف و سهمی که هر کدام دارند، بیان کنید. مثلاً نقل به معنا‌ها این مقدار تأثیرگذار است. اختلاف نسخ این مقدار، اصالة عدم خطا تا کجا جاری می‌شود؟ مخصوصاً بحث انسدادی که حاج آقای شبیری دارند. مثلاً ایشان اصالة الاطلاق را از باب یک اصل عملی عقلائی می‌دانند. لذا مثبتات آن را حجت نمی‌دانند. ایشان ظهورات را اطمینانی می‌دانند، بعد می‌گویند وقتی عقلاء می‌بینند در مطلقات این قدر کثرت تقیدی هست، برای اینکه لغو نشود به آن‌ها عمل می‌کنند. اگر امکان دارد این‌ها ضمیمه بحث اصالة التخییر و الجمع مهما امکن کنید.

استاد: من نظر شریف حاج آقا را نمی‌دانستم. من در مباحثه با‌ها بین اصالة الاطلاق و ظهور در اطلاق تفاوت گذاشتم. اما ایشان کلاً این‌طور می‌گویند. آیا در مقام بیان بودن احراز می‌خواهد؟ یا اصل این است که در مقام بیان است؟ این‌ها بحث‌های خوبی است.

شاگرد: اصلاً ایشان می‌فرمایند خیلی از این جمع ها حجت نیست، چون اطمینان را شرط می‌دانند و به‌خاطر دلالت، بحث انسداد کبیر را مطرح کردند.

استاد: نکته دوم هم این است: این را هم باز مکرر عرض کردم. می‌گویند «انهم نسوا فی الفقه ما اسّسوه فی الاصول». من همیشه می‌گویم این جمله غلط است. چرا؟ چون شما می‌گویید «انهم نسوا». درحالی‌که نسیان نکرده‌اند. اصلاً می‌دیدند آن چه که در اصول تأسیس کرده‌اند کم است. وقتی در فقه می‌آیند ساحل دریا است، اما وقتی که در اصول تدوین شده یک کاسه است. فراموش نکردند ولی می‌بینند آن چه که در اصول گفتیم یک کاسه است. وقتی در کنار اقیانوس هستند اتکاز وسیع خودشان را اعمال می‌کنند. البته فرمایش ایشان را به گردن ضعف حافظه می‌گذارم. من در حد باهنه می‌توانم باشم. شما پی آن را بگیرید، من هم می‌نشینم و سرم را تکان می‌دهم.

والحمد لله رب العالمین

---

[1] تفسير مجمع البيان - الطبرسي (10/ 344) , التبيان في تفسير القرآن - الشيخ الطوسي (۱۰/ ۳۵۶)

[2] العیاشی، ج۱، ص۲۱